

در میان برزخ

صلاح الدین خدیو

کاستلز می گوید زاپاتیست های مکزیک هنگامی که درهای ورود به ساختار قدرت برایشان باز شد، بر سر دوراهی سرنوشت ساز خود قرار گرفتند: ورود به ساختار قدرت و «نهادی شدن» و در نتیجه از دست دادن جذابیت های انقلابیگری و وداع با نمادها و استعاره هایی مانند «نقاب» که به نوعی نشانه هویتی آنها محسوب میشد. در غیر اینصورت تداوم سیاست انقلابی و امتناع از شرکت در بازی قدرت و مواجه شدن با پیامدهای نامعلوم آن.

وسوسه نهادی شدن یا انقلابی ماندن، ایستگاهی است که تقریباً تمام جنبش ها و احزاب سیاسی در مقطعی از حیات خویش لاجرم به آن میرسند. چه هنگامی که به صورت کامل قدرت را در اختیار گرفته و از جنبش به نهاد تبدیل می شوند و چه وقتی که در ازای شرکت در ساختار قدرت، بخشی از آمال و آرمانها و سیاست یهای عصر انقلابیگری را وا می نهند. جنبش کردهای ایران نیز به دلیل تنگ شدن عرصه بر سیاست رادیکال و یا آنچه در کردستان به صورت متعارف از مقوله سیاست فهمیده می شود، دیری است که با این استفهام اندیشه سوز روبرو شده و صد البته در غیاب یک استراتژی سیاسی مشخص و تعریف شده - حداقل در ده پانزده سال اخیر- از پاسخ به آن عاجز مانده و به نوعی به برزخ بی سیاستی و وقت کشی و فرصت سوزی در غلطیده است. امری که نمود آن را در مقاطعی نظیر انتخابات و تحولات سیاسی نرم داخلی به آسانی می توان مشاهده کرد. شاید برای ایضاح بحث لازم باشد که به صورت مجمل به شرح مفاهیم نظری بکار رفته در این نوشتار پردازیم. اگر سیاست نهادی را بصورت خلاصه، بازی سیاسی در چارچوب های از قبل تعیین شده و در اینجا قانونی بدانیم، سیاست رادیکال به معنای خروج از چارچوب های موجود، تعریف دوباره امر سیاست و طرحی نو در انداختن است. «امر سیاسی» در جنبش کردی بدلیل گوناگون (که برخی ماهیت ذاتی و برخی عرضی) دارند، بیشتر با تلقی دوم از سیاست هم آوا بوده تا مفهوم اول که البته در صورت کامل و استاندارد خود، ویژگی سیاست در کشورهای دموکراتیک توسعه یافته می باشد. در کشورهای غیر دموکراتیک یا کشورهای دارای نظام هایی که هنوز در آنها مدرنیته سیاسی به معنای واقعی خود نهادینه نشده، قضیه فرق می کند. هرچند نمی توان انکار کرد که در پرتو تحولات سیاسی و گفتمانی یکی دو دهه اخیر در سطح جهانی، تلقی های نهادی از سیاست هر چه بیشتر عرصه را بر رهیافت های انقلابی، رادیکال و رهاییبخش تنگ میکنند. بعنوان مثال در برخی جنبش های استخوان دار و قدیمی مانند فلسطین، این دگردیسی در بخشی (فتح) انجام شده و در بخشی دیگر به شیوه ای خشونت بار پس زده شده (حماس) و در نهایت کار به مصاف خونبار آنها با هم می رسد. پ.ک.ک هم نمونه ای جالب از این دیالکتیک است. همزمان با دموکراتیک تر شدن حوزه سیاست در ترکیه و گشایش جامعه مدنی در آن تا حدی راه برای مشارکت نهادی موثلفان رسمی و غیر رسمیش باز می شود که نمی تواند چشم از آن فرو بندد و از سویی نمی تواند به تمامی دل از سیاست رادیکال هم بکند که هم طنین آن در کوهستان خوشتر و برای جوانان کرد دلربا تر است و هم با خواسته های آرمانیشان حداقل در حوزه نظری هم آواتر است. هرچند که مخالفانی سر سخت در اروپا و امریکا برایشان دست و پا کند و از ارج و اعتبار بین المللی جنبششان بکاهد. در مورد کردهای ایران اما به نظر میرسد که بدلائل متعدد داخلی و منطقه ای که البته هر کدام هم می تواند دربرگیرنده طیف وسیعی از عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روان شناسی و.. باشد، توقف در این ایستگاه و تعلل در انتخاب یکی از این دو راه و یا کاربست آمیزه ای از هر دو (مانند پ.ک.ک) بیش از حد لازم به طول انجامیده. زمانی به اندازه هدر رفتن عمر و فرصت یک

نسل. اما براستی دلیل این امر چیست؟ همانگونه که در بالا هم اشاره شد، این پدیده بی عملی و فرصت سوزی ممکن است دلایل متعددی داشته باشد که در اینجا مجال بیان همه آنها نیست. اما می توان به یکی از دم دست ترین آنها که اتفاقاً موضوع این یادداشت هم هست، اشاره نمود: نبودن عوامل کارگذاری جدی و موثر در کنار بازتولید مداوم و روزانه کلیشه ها، زنگارها و تابوهای ناشی از تلقی های حداکثری و رادیکال از «امر سیاسی»، آنهم بدون آنکه در عالم واقع اثر چندانی از متغیر رادیکالیسم در معادلات سیاسی وجود داشته باشد. مثلاً به کرات شاهدیم که در محافل خصوصی و یا نیمه خصوصی هنگام بحث از امر سیاسی به شیوه ای عادی به گزاره های سیاسی برخاسته از سیاست رادیکال و رهاییبخش استناد می شود - حتی از جانب کسانی که خود در پیوند مستقیم و یا غیر مستقیم با حاکمیت قرار دارند - اما در عالم عمل، حداکثر عملگرایی و هماهنگی با قدرت مشاهده می گردد. در این میان موضوع انتخابات نمونه ای عینی و قابل سنجش در این زمینه می باشد. می دانیم که انتخابات یکی از نهادهای اصلی مشارکت سیاسی و شاید هم پررنگ ترین وجه نهادگرایی سیاسی است. اما اکثراً هم شاهدیم که انتخابات در کردستان همیشه میان دو قطب ناشی از تلقی های آرمانی و رادیکال از امر سیاسی از یکسو و ناامیدی و انفعال عملی در سوی دیگر گرفتار آمده و هیچوقت مجال برای فعال شدن ظرفیت های جنبشی و رهاییبخش آن فراهم نیامده و صورت بندی آن در معادلات سیاسی به گونه ای بوده که چه در زمان مشارکت مردم و چه در غیاب حضور آنها، تنها طرف حاکمیت از آن سود برده است. بعنوان مثال بارها دیده شده که افراد مستقل، شایسته و خوشنام از بیم از دست دادن آبرو و اعتبار و اندوخته اجتماعی از ورود به عرصه خودداری میکنند و چه بسیار شهروندانی هم که به همین دلیل و ذیل گفتمان سیاست رادیکال از مشارکت نهادی خودداری می ورزند. نیاز به توضیح نیست که در اینجا بدلیل جلوگیری از اطاله بحث از ذکر دیگر چالشهای برگزاری یک انتخابات سالم و الگو خودداری شده و بعنوان مثال عواملی مانند تردید در سلامت و آزادی انتخابات مورد لحاظ قرار نگرفته اند. چه که در اینجا ما بیشتر موانع و چالش های روانی فراروی مساله را مدنظر داریم و متناسب با منظور اصلی یادداشت موانع فنی و اجرایی یک انتخابات سالم را در مرتبه دوم اهمیت قرار می دهیم.

براساس آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که برابند طبیعی وضع فعلی، انفعال است و انفعال ترجمانی جز تسلیم به قضا و قدر و حرکت در چارچوب و فضای از قبل تعیین شده توسط دیگران ندارد. شاید ذکر این نکته هم خالی از لطف نباشد که سیاست رادیکال و اسطوره های مفهومی و استعاره های ذهنی متناظر با آن، علیرغم خاستگاه نسبتاً مدرن و بنیان های چپی و مارکسیستی خود، اما تطابق و همخوانی بیشتری با فرهنگ سیاسی جامعه ما دارند که در طول قرون و اعصار چارچوب های کلی آن در ارتباط با پدیده هایی چون «شیوه تولید آسیایی» و استبداد شرقی و ترجیحات و استلزامات بر آمده از آنها شکل گرفته و کلیشه هایی چون نگاه قدسی به قدرت و و تلقی های همه یا هیچ از سیاست از آن منتج شده است. در اینجا سر آن ندارم که تمام کاسه کوزه ها را بر سر فرهنگ سلیسی سقیم و معیوب بشکنم و سهم منادیان سیاست رادیکال و حتی روشنفکران و مقاله نویسان را ادا نکنم. حتی قصد محکوم کردن سیاست رادیکال را هم ندارم. مرادم بیشتر نقد انفعال و تعللی ۱۵ ساله بر سر دوراهی سیاست رادیکال و نهادی است. طبیعی است که راه برون رفت از این وضعیت هم تنها لفاظی و احیاناً مقاله نویسی نیست. چرا که بدون پراتیک معتبر و مستظهر به غنای تئوریک نمی شود به صورت جدی به این بحث پرداخت. انتخابات یکی از عرصه های جدی کاربست این تجربه است. برخورد فعالانه با این مقوله و پرهیز از کنشهای فاقد منطق سیاسی - چه تحریم کورکورانه و چه مشارکت عوامانه - میتواند انتخابات را به شاهرهی برای خروج از بن بست و عرصه ای برای سیاست جدید تبدیل نماید. عرصه ای که در آن می توان امیدوار بود که بتوان به باز تعریف بسیاری از مفاهیم مانند امر سیاسی، سیاست نهادی، سیاست رادیکال، استراتژی سیاسی و .. پرداخت.